

## آوارگان اجتماع!

طغتك . آرام آرام چشم و گوشش باز میشد و با محیط زندگي آشنايي پيدا ميكرد ، با باو مامان را شناخته بود ، حس ميكرد كه دو موجود مهربان ، با تمام قوا در راه تا مین آسایش او شب و روز در تلاش هستند .

او چنان ميكردت ، از بیانه گيري دوری نميكرد ؛ همه موقع نارزش را ميخريدند ، نوازشش ميكردند ، با يك كسالت مختصر ، او را نزد پزشك مي بردند و بوسیله دارو و مراقبتهای غذایی خاصی درعاش ميگردند .

همه برای او آینده درختانی پیش بینی مینمودند ، قرائن هم نشان میداد كه غیر از این نیست ولی بكنه حادثه غیر مترقبه ، بطور كلی سخنرا تغییر داد ، حوادث تازه ای بروی پرده آمد ، طغتك بیچاره مانش زده بود :

... او! زندگی اگر این است یعنی هیچ ... ! بلکه هنوز هم هیچ ! زیرا احساس می کنم كه اگر بدنيا نمی آمدم و این تلخیها را نمی چشیدم ، خیلی بهتر بود ، راستی من كه از این زندگی جز تلخی ، ناكاسی ، دلهره و اضطراب ، چیزی ندیدم ، نه شبی آرام خفتم و نه روزی بر قدامیداری خانه دل افسرده و نازك را روشن ساخت ، بهار كس سفا دادم ، نه از دستی نوازش ! نه از زبانی حرف ملامت شنیدم و نه از دهانی نغمه ای و مهربانی !!! گویی روزگار با تمام قدرتها و تیر و های خود ، سر دشتش با من كه موجودی بیگنا ، بی پناه ، بی خانمان و بی - سرپرستم دارد ... ایام گذشتهها بخیر !

چه آرزوها كه در دل دارم ، آرزوی يك غذایی سیر ، يك بست گرم ، يك پناهگاه مهربان ، مثل بچه های مردم و سامانی داشته باشم ، روزها به مدرسه بروم ، تعطیلات با پدر و مادر و مادرم بگذرشم و تفریح و دیدن و باز دیدن بروم ! ایام بدلباس شو بپوشم ، ولی افسوس :

این اجتماع خیره سر و لا ابالی ، این ثروتمندان عیاش و تن پرور ؛ چرا بفكر من و امثال من نیستند؟! چه میشود اگر يك صدم هزینة سنگین و گزاف از زندگی خود را کنار ميگذارند و صدها مثال مرا كه بعللی دچار سر نوشتی چون سر نوشت من شده اند ؛ پذیر پر وبال ميگرفتند ؛ يك صدمه خارج كنار دریا ، شب نشینیها ، مسافرت به کشورهای خارج و ... با ناسانهائی دل افسرده و بیگنا چون من ، اختصاص داد ، یا این ناهماهنگی و فاصله مايم خشنای ، خاتمه میدادند !

خواننده عزیز ! ممكن است تصور فرمائيد كه مجسم ساختن اینگونه ماجراهای تلخ چه ارتباطی بدیجست ما دارد ؛ ولی بیاد فراموش شود كه در جامعه ما كسانی هستند كه بعللی كانون گرم خانوادگی آنها از هم تلاشی شده است :

ذنی از شهرش خوش نیامده است؛ شعری بر دیگری دلستان پیدا کرده و سرانجام  
عزیزت شوم طلاق آنها را که صاحبک با چند فرزند هستند از یکدیگر جدا کرده است. بعدی بر  
اثر اعتماد بمشروبات؛ هر وین؛ تریاک و... شانها از زیر بار مسئولیت سنگین خانواده،  
تپش کرده و نیازمند بهای آنها را تأمین نمیکنند و زن و فرزندانشان خود را با کمال بی اعتنائی رها  
کرده است. یک دزدی با جاقو کشی و... سرپرست خانواده‌ای را بر ندان کشتا نیده است، کردگانی  
در سنین طفولیت؛ پدر با مادر با هر دو را از دست داده اند.

آیا فکرمی کنید که در کان چنین افرادی بطور اتوماتیک؛ آنطوری که مستلزم درخواست  
اجتماع است، بادی آیند و در آینده لاقط در جهت شرر جامه قدم بر نیندازند؛ خیلی مشکل  
است! اگر چنین بود قلمنا این بدبختها بعد اقل رسیده بود و جای نگرانی برای هیچکس نبود.  
بنظر ما چنین جامه ای خود بیمار است؛ در روابط چنین اجتماع بی ماهمانگی  
و بر هم خوردگی وجود دارد در این صورت، چگونه میتوان منتظر بود که مسئول این اجتماع،  
سالم و سوسومند باشد، نوشته اند که از فیثاغورس پرسیدند که او طفل خود را چگونه تربیت خواهد  
کرد؟ پاسخ داد: «او خوب تربیت خواهد شد؛ اگر شهری که او در آن زندگی  
میکنند؛ خوب اداره شود»

جامعه شناسان «دانشگروه مسائل، ذهنیهای بسیار کرده اند؛ الموت، و دمریل،  
به نوع اختلال وی نظمی معتقدند و برای هر یک که علامتی ذکر نموده اند؛ اختلال انفرادی،  
اختلال خانوادگی و اختلال گروهی؛ علامت اختلال انفرادی را تبع کارهای دوران  
 جوانی؛ انواع جنایت، جنون، فحشاء، میگساری و خودکشی ذکر میکنند، علامت اختلال  
بی نظمی خانوادگی را طلاق، فرار از خانه، بوجود آوردن فرزندان غیر شرعی و بیماریهای  
آمیزشی میدانند، علامت بی نظمی گروهی را فقر، فقدان و مسائل تعلیم و تربیت، نیکواری و  
فساد سیاسی؛ ارتقا و جنایت مثال می آورند (۱).

\*\*\*

بلکه زندگی سی و یکساله که دو دهه سال است در زندان بسر می برد، بیعلم خویش چنین  
مینویسد: «آقای معلم! اشکدر چشمانم حلقه زخم و سپهر نام چیز بنویسم، زیرا یاد  
روزگاری می افتم که بنازگی مادرم مرده بود و پدرم زن گرفته بود و با سهو لیت دن پدرم و با  
بی عاقلگی و بی حس پدرم و با جهل پدرم مرا از خانه بیرون کرد تا بتواند با زن خویش خوشی

(۱) جامعه شناسی ساموئیل کونیک Samuel Koenig صفحه ۵۲۸

(بینه از صفحه ۱۶)

مردم را بکاره تبدیل بدیوانگانی زنجیری و بی بندوبار خواهند نمود؟ آیا اخلاق و فضیلت  
فاطمه اش خواهند شد و تنها در لایه کتاپها در گوشه کتابخانه ها بایه سرافشان را گرفت؟  
حقیقت این است که اخیراً پیشروان تمدن ارضی موجود خسته شده، احساس نارسایی  
می کنند، احیاناً نغمه های علیه تمدن ماشینی ساز کرده و بعضی ناچار شده اند در طرز تفکر  
خود در باره خدا و دین تجدید نظر نمایند، بالاخر کم و بیش جنبه جوسهائی در زمینه توجه  
بمنه و اخلاق بر بیچشم می خورد. اما عالمه اوضاع جهان میتوان فهمید که دوران دینان غرب نیز  
حس کرده اند که بشریت از نام و سنت منهای اخلاقی و فضیلت، خبری ندیده است، آیا پیش بینی  
نمی کنند که انسان ادراک کرده که بر گردد؟

### تکامل در معنویات

اینهاست که انسان باور می کند که میگویند: تکامل تنها یکسر ندارد، نشو و ارتقاء تنها  
در جهات مادی می نیست، چه انسانها و فلور که با لوازم مادی جهان احتیاج دارد یا خلاق و صنعت  
هم می آید است. چطور میشود که فلسفه نشو و ارتقاء در جهات مادی درست در آید ولی وقتی بوی  
معنویات میرسد تقسیم و نازا شود؟ بنابراین اگر معتقد ب خدا هم نباشیم، اگر از ادیان آسمانی  
هم بیرونی کنیم، روی اسل تکامل باید بپذیریم که بشر در جهات معنوی نیز پیش میرود، دیر یا  
زود سوی اخلاق و فضیلت هم میگردد، آری کم کم اخلاقی زشت و ناپسند را ترک میگوید، و با  
دزدی و خیانت وداع می کند؛ آنروز دنیا مدینه فاطمه خواهد بود.

### نظر ادیان آسمانی

ادیان آسمانی صوماً معتقدند در روز گاریکه فساد بر سراسر جهان مستولی شود، آنکاه  
که هر یک شریکهای گریبان جوامع بشری را بگیرد، وقتی که جنگ و خونریزی، دزدی و

پندم مرا از خانه ای بیرون کرد که نه تنها مشغول ب مادرم بود بلکه تمام وسائل زندگی  
آن سال، مادری جدا من بود...

سرما سختی بود، برف از آسمان می بارید؛ مثل اینکه هزارها کلاف بغیر از آسمان  
بر روی زمین پاش می کردند و من در کویچه های تهران را می رفتم، در حالیکه گرسنه بودم، لباس  
درستی هر برتن نداشتم... اما نه احساس سرما می کردم، نه از گرسنگی چیزی می فهمیدم...  
تنها دردی کسی در درد بیماری و در دیدن بی نظمی و بی باکی مرا گرفته بود، منکته سالها گرفتار  
این آوارگی و در بدری بودم؛ چرا خانه امیدم ز ندان نباشد؟! و چطور ممکن بود که  
دزدی نکم!!